سیما شرفی

برایش مهم نیست

روزی روزگاری آمریکا، فرانسه، آلمان و چندتا از رفقای دیگرشان در کافه نشسته بودند و داشتند کافی می‌نوشیدند و خاطرات گذشته خود را مرور می‌کردند و آه می‌کشیدند.
آمریکا جرعه‌ای از کافی خود را نوشید و گفت: بست فرندها دیدید از کجا به کجا رسیدیم!!؟
فرانسه اشک گوشه چشم خود را پاک کرد و گفت: آره دیدی روز رای گیری سازمان ملل چی شد از ۱۹۳ تا کشور فقط ۶ تا کشور مخالف «حق رسمیت فلسطین در تعیین سرنوشتش» بودند، آخه چرا؟
آلمان گفت: ولی میکرونزی و نائورو رو از کجا پیدا کردید؟
آمریکا آب بینی خود را بالا کشید و گفت: ترامپ اینها را زیر پونز گذاشته بود برای روز مبادا.
آمریکا و فرندهایش داشتند برای اوضاع و احوال خود زاری و به در نگاه می‌کردند و آه می‌کشیدند که ناگهان آژانس انرژی اتمی همراه با نامزد خود دست در دست و شانه به شانه وارد کافه شدند، همین که چشم آژانس به آمریکا و فرندهایش افتاد خواست برگردد که آمریکا او را صدا زد و گفت: بیا آژانس جان تو هم به جمع درد دل ما بپیوند.
آژانس اتمی می‌دانست مدتیست آمریکا حالش خوب نیست، چند تا تصویب قطعنامه توی پاچه‌اش می‌کند، پس با اکراه در جمع‌شان نشست.
آمریکا گفت: چه خبر چه می‌کنی آژی جون؟
آژانس اتمی که می‌دانست می‌خواهد به کجا برسد گفت: صبح تا شب دنبال یک تکه نان حلال.
آمریکا گفت: خب خوبه! قبض برق و آب را هم دادیم، برایت وات فرستادم چک کن. حالا که دیدمت یک قطعنامه علیه ایران تصویب کن عمو ببینه.
آژانس اتمی عرق پیشانی خود را خشک کرد و گفت: نصف پرونده‌های مربوط به قطعنامه علیه ایران هست، ایرانی‌ها این قطعنامه‌ها را کتف مبارک‌شان هم نمی‌گیرند و به ریش نداشته‌مان می‌خندند.
آمریکا گفت: این چیزها دیگر به تو مربوط نیست برو قطعنامه را تصویب کن تا ندادم آب، برق، گاز و حقوق بچه‌ها را قطع کنند. جوری حرف میزنی انگار کار دیگری می‌توانیم بکنیم در برابر این ابرقدرتِ چغر!
آژانس که اعتراف آمریکا را شنید با ابراز نگرانی از این رفتار، دست نامزد خود را گرفت و از کافه خارج شد تا طبق دستور اربابش قطعنامه‌های درخواستی علیه ایران را تصویب کند.

طاهره ابراهیم‌نژاد آکردی

چشم‌بندی

دیدم فراوان صحنه های لاکچری را
ماندم کجای دل گذارم آخری را
داده ارائه تازگی از فرط ایمان
در سرزمین وحی درس کافری را
تا هیچ دستی زخم لبنان را نبندد
در محضر ابلیس‌ها زد حاضری را
گوشی به دستش انتخابی سخت کرده
آورده روی صحنه هر صاحب قری را
دنیا همه تشویق و جیغ و دست و هورا
آقای بن سلمان چه کردی این سری را!
لبنان و غزه بی‌صدا در رقص خونند لرزانده رقاصی
دل میلیونری را
ابلیس اگرچه چشم‌بندی کرده، تاریخ
روزی گواهی می‌دهد این ساحری را
موسی در این هنگامه پیروز است هر چند
گوساله‌ها بستند دست سامری را

طوبی عظیمی‌نژاد

هفته نیوز

قابلیت هفته
رادیو ارتش اسرائیل: از صبح امروز ۳۴۰ موشک از لبنان شلیک شد.
گنبد آهنین: به مرگ نتانیاهو قسم دقیق شمردمشون. نمیتونم بگیرمشون ولی شمردن که بلدم!

تیرخلاص هفته
امام خامنه‌ای: بسیجی ایرانی یقین دارد سرانجام در یک روز رژیم صهیونیستی را قطعا از بین خواهد برد.
نتانیاهو: گالانتِ خیر ندیده لبنان و یمن رو ول کن یه فکری واسه بسیجی‌ها کن!

یادگاری هفته
سهم هر ایرانی از «کیک اقتصاد» چقدر است؟
یک ایرانی: اگر اجازه بدن ما هم یه عکس با کیک اقتصاد داشته باشیم برامون بسه!

تحت تعقیب هفته
دیوان لاهه: کشورها باید برای بازداشت نتانیاهو و گالانت همکاری کنند.
کشورها: خیلی هم عاالی، تو فقط به من نشانش بده!

لرزون هفته
گوترش ارسال میزن‌های ضدنفر آمریکایی به اوکراین را محکوم رد. تا کی می‌خواید گوشت تن این مرد رو بلرزونید نگاش کنید شده یه کوه گوشت لرزون!

درصد هفته
زنگنه: کمیسیون تلفیق لایحه بودجه افزایش ۲۰٪ حقوق کارمندان و ۳۰٪ برای حداقل‌بگیران را تصویب کرد.
و درمورد افزایش ۱۰۰٪ کالاها و ۲۰۰٪ کرایه خانه‌ها و ۳۰۰٪ هواپیماها و... به افق خیره شدند.

کشت‌وکار هفته
رسانه اسرائیلی: ایران برای حمله به اسرائیل آماده می‌شود.
ایران: بچه‌ها زودتر شخم بزنید کلی کار داریم!

پاتوقش شاعرها

هنگام تنگ‌دستی در عیش کوش و مستی
از سر برون بفرما، فکر بلک‌فرایدی
حافظ — علی یگانه

ای خواجه کار گیتی چون بازگونه باشد
روزِ حراجِ اجناس، باشد بلَک فرایدی
ادیب‌الممالک — امنه ال اسحاق

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم
به عنوان «حراجمعه» حسابم را کند خالی؟
حافظ — البرز بهرامی

غلط کردی که در جانم فکندی سوز مشتاقی
کیلیپس و مونجوز و جوراب با تخفیف صدرصد
اقبال — مهدی بوسفی

در حلقهٔ گل و مُل خوش خواند دوش بلبل
گنجشک شد قناری توی بِلَک فِرایدی
حافظ — جواد فره محمدی

اعتمادی نیست بر کار جهان
بلکه بر این کاسبان پر فریب
حافظ — سیدمحمدصفایی

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه
شبیه بنده گدای بلک فرایدی شد
حافظ — فرشته پناهی

علی‌رضا عبدی

سکانس منتخب قرن

بلک فرایدی هم بلک فرایدی‌های قدیم

روز/ خارجی/ خیابان و صفِ خریدِ بلک فرایدی
نمایی لانگ از اواخر صف شلوغ خرید می‌بینیم که پدربزرگ با کت‌شلوار و کروات (به‌نام شاپور جاویدی) نوه‌اش (سعید) را کشان‌کشان تا صف خرید می‌آورد.
سعید: پدربزرگ، ولم کن دیگه... از خونه دارم می‌گم.
بلک فرایدی چیه بابا. این فرهنگ غربیه که اومده توی کشور ما.
شاپور: سعید جان، این فرهنگ ملی‌میهنی، سالیانِ ساله که باهامونه. تو باید با این رسوم آشنا بشی.
سعید: وا. اگه سال‌هاست برای ماست، چرا اسمش خارجیه؟
شاپور: کار این‌وری‌هاست دیگه... اسمش رو عوض کردن تا دیگه یادگار پهلوی نباشه.
سعید: سالیانِ سال شد پهلوی؟ نهایت صدساله؟
شاپور: اینم عددیه بالاخره. کوروش هم صد و بیست سال پیش بوده نهایتش.
سعید: بیشتر بوده‌ها... ولی بگذریم.
شاپور: نگذریم. این‌جا هم اومدیم تا درِ جلو شاگردِ بی‌ام‌و بخریم.
سعید: مگه بی‌ام‌و داریم ما؟
شاپور: نه خب. ولی تخفیف داره. البته پسرم! بلک فرایدی واقعی اون موقعی بود که می‌رفتیم خونه مادربزرگ و پدربزرگمون و از لای شاهنامه، یه کد تخفیف نو و تانخورده بهمون می‌دادن. الآن همه‌اش شده پیامک جعلی و دزدی. بلک فرایدی هم بلک فرایدی‌های قدیم.
سعید: پدربزرگ! عین آرارات و بحرین؟
شاپور: آفرین. دست گذاشتی روی بهترین بلک فرایدیِ پهلوی. توی یکی از این بلک فرایدی‌ها بحرین به اون گرمی رو دادیم به انگلیس. چی بود آخه، یه جزیره فکستنی. آرارات هم که چیه یه کوه بی‌آب‌وعلف.
سعید: یعنی اینا سرمایه ملی...
شاپور: آره ولی خب بلک فرایده دیگه. باید بدی بره... خوب بود سربازی می‌افتادی آرارات؟
صدایی از خارج قاب: درِ جلو شاگردِ بی‌ام‌و تموم شد. تشریف ببرید فردا بیایید.
شاپور: حالا ولش کن. بریم خونه.
سعید: مگه نگفتید این فرهنگ ماست؟ بیایید فرهنگمون رو ثابت کنیم. قششششنگ بریم جای دیگه و خرید کنیم.
شاپور: فعلاً که اوضاع جیبمون مربوط به فرهنگ هالووینه. راستی هالووین هم اصالتاً برای ماست. البته هالووین واقعی اون موقعی بود که می‌رفتیم خونه مادربزرگ و پدربزرگمون و از لای یه کدوحلوایی، یه کاستوم نو و تانخورده بهمون می‌دادن. بریم همون کدویی که خونه داریم رو با قاشق بخوریم تا کریسمس نشده.

مرضیه قاسمعلی

اشک روباه

گفتم نرو دنبال آن، جیز است آن کار
بچه شدی؟ اصرار داری پشت اصرار
آخر به چه کارت می‌آید هسته‌ای هان؟
ول کن برو دنبال کاری آب و نان‌دار
بمب اتم را در هیروشیما که دیدی
کلی جنازه شد به روی هم تلنبار
می‌گفت صلح و آشتی خواهیم آورد
یک‌جورهایی هم توهم داشت انگار
او هم اتم را خواسته محض کلاسش
اصلا نفهمیدم چرا شد چون سگ هارا!؟
بعدش کلاسش رفت بالا بعد از اینکه
هر جای دنیا شد جسد خروار خروار
البته او وحشی‌ست دیگر، چه توقع
باید شود پیشش تمام راه هموار
حالا ولی چشمان‌مان ترسیده جانم
لطفا نکن ما را به ضرب زور وادار
سرکار هم خواهی اگر زنده بمانی
بس کن! از این اصرار بی‌جا دست بردار

داوود افرازی

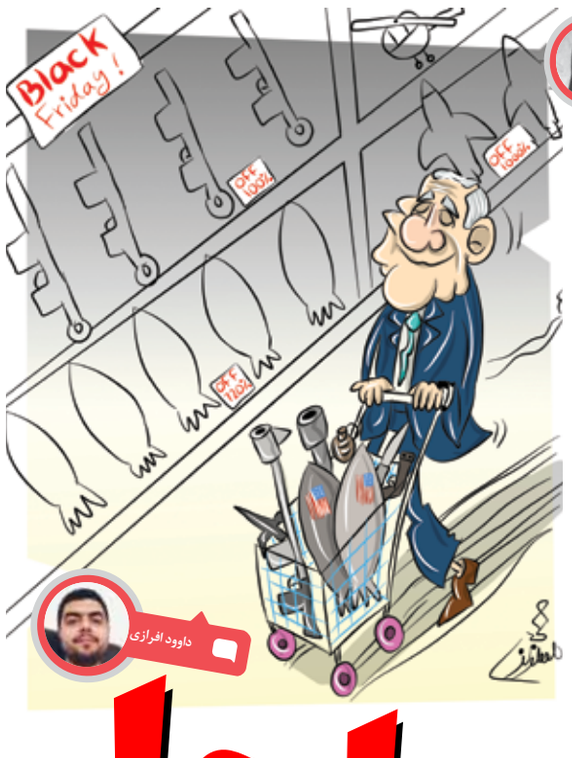

حراج حراج!

ریحانه یوسفی

بلک فرایدی در زمان ناصرالدین شاه

پس از عزیمت به دیار فرنگ چیزهایی دیدیم بسی شگفت و متحیرالعقولانه. یک روز صبح از واپسین روزهای سفر، از رختخواب همایونی محل اقامت برخاستیم به قصد عزیمت به بازار. بلکه تحفه‌ای برای اهل و عیال ابتیاع کنیم. صدراعظم ما را به بازار پارچه‌فروشان برد تا چیزی شایسته خاندان شاهی بستانیم. نزدیک چاشت بود که به بازار رسیدیم. وارد اولین دکان شدیم. یک طاقه پارچه ابریشمی پسندمان شد که هنر دست ایرانی جماعت بود و بس. صدراعظم که قیمت پارچه را بسیار گزاف می‌دید، چرتکه از زیر قبای خویش درآورد و شمرد؛ گلین خانم دختر شاهزاده احمدعلی میرزا ۳ متر، خجسته خانم تاج‌الدوله دختر شاهزاده سیف‌الله میرزا ۱ متر، شکوه‌السلطنه دختر شاهزاده فتح‌الله میرزا شعاع‌السلطنه ۲ متر، ستاره خانم دختر محمدحسن خان تبریزی ۳ متر، جیران خانم فروغ‌السلطنه دختر... خلاااصه با احتساب هشتاد و پنج زن عقدی و صیغه‌ای و بیست و چهار فرزند قد و نیم قد، دود از نهادش بلند شد و سرخ شد و گفت: جانم به قربانت اگر هر چه سکه در جیب دارید و قباله هر چه ملک و املاک و باغات و حتی رخت تن‌مان را دربیاوریم و با عرق‌گیر همایونی به مملکت برگردیم باز هم بدهکار بزاز می‌شویم. این طاقه پارچه را در عمارت خودتان نیز به هزار رنگ و نقش می‌توان یافت. خر شیطان را مرخص کنید و پیاده شوید با هم برویم تحفه‌ای ارزان قیمت‌تر بستانیم.
بزاز فرنگی که ما و صدراعظم را سخت مشغول شور دید، پا برهنه به میان پرید و گفت: اکسیوزمی قبله عالم! فردا بلک فرایدی است. تا فردا دندان مبارک بر جگر بگذارید.
گفتیم: بلک فرایدی دیگر چیست مردک؟
بزاز گفت: جمعه سیاه است. در این روز اگر به بازار مشرف شوید همه چیز را مفت می‌ستانید. هر چه را در ایام اقامت‌تان در فرنگ، در پاچه همایونی‌تان کرده‌اند به ثلث قیمت می‌توانید بخرید.
چنین کردیم و از خروس‌خوان روز بلک فرایدی تا بوق سگ در بازارها در میان دست‌فروشان چرخیدیم و جنس اعلای فرنگی ستاندیم و از سخاوت این دوره‌گردان بی‌مقدار محظوظ گشتیم. تحفه‌های رنگارنگ و وافر را بار چند صد قاطر کرده و با فراغ بال به سرای شاهی خود مراجعت کردیم. یک سال از سفرمان به فرنگ گذشت. روز بلک فرایدی نزدیک بود. صدراعظم را فراخواندیم. به او گفتیم: ای صدراعظم ما نیز باید چوب حراجی به مایملک خویش بزنیم تا زکات علم خود به این فرهنگ فرنگی را بپردازیم. صدراعظم که رنگش را باخته بود، پس از قورت دادن حجم عظیمی تف، گفت: جانم به قربانت چه می‌بخشی؟ طاقه ابریشم و گاو و گوسفند چطور است؟ هم سنت فرنگ به جا آورده‌ای هم رعیت را دل شاد نموده‌ای.
شاه گفت: رعیت که از روزگار دیرین از نعمت وجود قاجار متنعم هستند. چیزی بگو ببخشیم که در بین ممالک کس نبخشیده باشد. صدراعظم که همه تف‌ها را بلعیده بود و دیگر تف نداشت با دهانی خشک چون سنگ پا و رویی زرد گفت: از خزانه مملکت که نیست جانم به قربانت؟
عرض داشتیم: ما را چه کار است با خزانه مملکت؟ بدان که از سخاوت ناصرالدین شاه باران بر خاک می‌بارد و آفتاب می‌تابد و جوانه می‌روید و شکم‌ها سیر می‌گردد. مملکت به این فراخی... خاک می‌بخشیم خاک ای کودن. مثلا بلک فرایدی هست هاااا.
چشمان صدراعظم گرد و دهانش از بهت و حیرت بازمانده بود و از این همه جود و سخاوت شاهانه ما توان گفتنش نبود. سکوتش را علامت رضا دانستیم و فی‌الفور قرارداد پاریس را امضا نموده و هرات و افغانستان را به پاریس بخشیدیم.
چنان در بین ممالک به درایت و سخاوت شهرت یافتیم که چند سال و اندی بعد دو سوم از بلوچستان و بخش عمده کلات را برای بریتانیا چوب حراج زدیم. در همان زمان با روسیه پیمان آخال بستیم و آسیای میانه، خوارزم، خیوه، وارورد، شرق دریای مازندران، مرو و سمرقند و بخارا و... را بخشیدیم.
تازه داشت از بلک فرایدی خوش‌مان می‌آمد و گرم شده بودیم که صدراعظم از بهت طولانی درآمد و دست‌های همایونی‌مان را از پشت همایونی‌ترمان گرفت و فریاد برآورد که: بس است دیگر قربان. ما فقط ماندیم و دو جفت گیوه ملوکانه و قالیچه زیر پا.

علی زارع

سوده پاکاری

حکم پیچ‌پیچی دیوان

دیوان کیفری بین‌المللی، طی بررسی‌های نهایی و مداقه غایی بعد از حدود ۴۰۰ روز دقت عجیب در اتفاقات غزه در اقدامی خارق‌العاده حکم بازداشت نتانیاهو و گالانت را صادر کرد.
با این حکم این دو نفر نمی‌توانند به ۱۲۴ کشور سفر کنند؛ با این حال برخی از این ۱۲۴ کشور و آن غیر ۱۲۴ کشور واکنش‌هایی به حکم دیوان کیفری بین‌المللی داشتند که در ادامه می‌خوانیم:
آرژانتین: ما اعتراض داریم، بی‌بی نیاز داریم
اتریش: این چه جوکی بود که ما نمی‌فهمیم؟!
کانادا: ما به حکم دادگاه‌ها پایبندیم مثل دادگاه خاوری!
سعی می‌کنیم عمل کنیم، تلاش‌مان را می‌کنیم!
فرانسه: از ما نخواهید بی‌بی رو دستگیر کنیم، اوضاع پیچ پیچی شده!
آلمان: ما عینک زدیم رفتیم تو اتاق در اتاق را هم بستیم داریم به حکم لاهه دقت می‌کنیم! ولی ما در قبال اسرائیل مسئولیت داریم می‌فهمید مسئولیت چیه؟ لامصب کمرمون برید زیر بار این مسئولیت.
مجارستان: شما هرچی گفتید به ما چه! ناتان را دعوت می‌کنیم و برای شما هم زبان درمی‌آوریم!
ایتالیا: دادگاه باید اجتماعی، فرهنگی، ورزشی باشد نه سیاسی!
سوئد: خب ما باید فکر کنیم آیا جرات داریم اینها را بازداشت کنیم یا نه؟!
انگلیس: ما مودبیم فحش نمی‌دهیم، دست به سینه نشستیم، دست‌مان بند است و نمی‌توانیم نتانیاهو و گالانت را بگیریم.
آمریکا: چی‌شد؟ چی‌شد؟!! به رفیق ما گفتید بالای چشمت ابرو داره؟! اف بر شما! وایسید ببینم ! مگه کسی غیر از ما صلاحیت حرف زدن هم داره؟!
اسرائیل: چرا اینقدر دروغ می‌گویید؟! جنایت چه واژه مزخرفی است که بر سر زبان‌تان افتاده؟

طوبی عظیمی‌نژاد

نگو پا ندارم!

لطفا این متن را آهسته بخوانید!
نه!! نگران نباشید حاوی صحنه‌های دلخراش نیست
نه‌نه!! ای بابا! من و مطالب خاکبرسری؟ اصلا و ابدا!
از آن جهت گفتم آهسته بخوانید تا آمریکایی‌های پدرسوخته نشنوند.
آن انگلیس خبیث با آن رفیق بدتر از خودش(آمریکا را عرض می‌کنم) جان‌به‌جان‌شان کنی حاضر نیستند فکری به حال رفاه مردم جهان بکنند ولی تا دل‌تان بخواهد انواع و اقسام تحریم‌ها را در جیب دارند.
به گمانم یا هنوز قضیه پارک علم و فناوری مشهد را نشنیده‌اند یا شنیده‌اند و تحریم کرده‌اند (که نویسنده این مطلب خبر ندارد!) یا منتظرند تا مشخصات چند پارک دیگر را هم به لیست اضافه کنند و همه را با هم فی کل اجمعین تحریم کنند و خلاص!
قضیه پارک علم و فناوری مشهد از این قرار است که دستگاهی ساخته‌اند مخصوص معلولان نخاعی تا بتوانند با آن دوباره راه بروند!!
جل‌الخالق از این همه استعداد و فکر و هنر و خلاقیت و ایضا خاک بر سر انگلیس و آمریکا!
چرا که همین روباه مکار از این دستگاه‌ها می‌تواند تولید کند منتها ۴ برابر قیمت به دیگر کشورها می‌فروشد.
هیچ‌کس هم تا به حال به او نگفته مرد حسابی مکر و حلیه می‌کنی؟ بکن! اما چرا دستگاهی که برای معلولان است را گران می‌فروشی؟
الحق که مکاری و گربه‌نره (آمریکا) پیش تو باید لنگ بیندازد.
اما ایرانی جماعت را نمی‌شود محدود کرد فقط کافی است روی دری بسته بنویسند «ورود ممنوع»! اگر شده نقب بزنند باید برود و از آن چیز سر در بیاورد مخصوصا اگر آن طرف در چیزی باشد که برای رفاه همنوع و هموطنش مفید باشد.
اینگونه شد که برای نخستین بار درکشور دستگاه توانبخشی اچ‌اس‌پی ویژه معلولان نخاعی در پارک علم و فناوری خراسان تولید شد.
این دستگاه برای معلولان نخاعی ساخته شده که مهره اول و دوم که نه؛ حتی سوم و چهارم هم نه! بلکه تا مهره هفتم آسیب دیده‌اند مناسب است.
«تا کور شود هر آنکه نتواند دید»

ضمیمه طنز راه راه کاری از دانشگاه طنز و کاریکاتور انقلاب اسلامی
دبیر سرویس نثر: **طوبی عظیمی‌نژاد**
دبیر سرویس شعر: **محمد صبوریان**
دبیر سرویس کارتون: **سید محمدجواد طاهری**
صفحه‌آرا: **فاطمه احمدی**
راه‌های ارتباطی
ما را در شبکه‌های اجتماعی با نشانی tanzym-ir دنبال کنید!